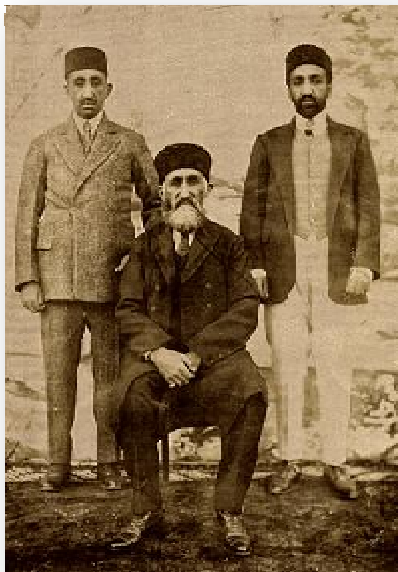


یادی از خانوادهء ناظر صفر



در اواخر قرن نوزدهم میلادی انگلیسها بر اصل توسعهء امپراطوری شان که آفتاب در قلمرو آن غروب نکند تلاش داشتند، در نیم قارهء هند هم بنام کمپنی هند شرقی و تجارت داخل و آرامانه راجاها و امیران آنجا را بجان هم انداخته و یکی بعد دیگر قلمرو شانرا تسخیر نمودند، و هر کجا سری جنبید به دهن توپ بستند. از این جمله محمد اعظم خان یوسفزائی پسر محمد عظیم خان از خوانین و متنفذین حومهء گلگت چترال هم شامل میباشد. پالیسی تشکیل قوای ایله جاری یا ملیشه اجیر هم یکی از ماهرانه ترین شیوه استراتژیکی استعمار گران است تا از یک جانب از تلفات قوا و عسکر خویش جلوگیری نموده، و

از جهت دیگر ملتها را بجان هم انداخته و خویشرا بی غرض جلوه دهند در نتیجه مطلب و مقصود خویشرا بدست آورند. ملیشه اجیر بنام «گورگه» به قلعه محمد اعظم یوسفزائی که از مبارزین ضد تسلط بریتانیه است حمله نموده و بعد مقاومت طولانی آنجا را تسخیر و نامبرده را به توپ پرانند، "خانم محمد اعظم خان دختر خورش صدیقه را در بغل انداخته با پسرانش محمد صفر و محمد اصغر همه از راه مخفی عقب قلعه فرار کردند. . ." ۱

محمد صفر پسر کلان فامیل برای نجات فامیل از گرسنگی و مصیبت که پیشرو داشتند به قلعه برگشت تا زیورات را برای فروش و زنده گی آینده مجهول و هم مقداری آذوقه را بردارد که ملیشه ها جز غنایم جنگی او را اسیر گرفتند که بعداً توسط تاجری از دوستان پدرش با پرداخت پول و تحفه ها نجات داده شده و به افغانستان آورده شد. سردار عبدالرحمن خان (آنزمان هنوز پادشاه نشده بود) نظر به احترام و شناختی که از پدر محمد صفر خان داشت وی را تحت حمایه خویش گرفته که بعد از احراز سلطنت، ابتدا سرپرست کارخانه، بعدمهدار سلطنتی و بعداً امین الاطلاعات (معادل وزیر

سرحدات) تعیین نمود، ازین دوره است که به (ناظر صفر) شهرت یافت. نامبرده با دختر ملا محمد یوسف بارکزائی بنام مستوره ازدواج نمود که به قول جمله اعضای فامیل، زن نهایت هوشیار، آگاه، دانشور و با دسپلین بود، ثمره این وصلت محترمه طاهره مادر آقای بشیر رفیق، محمد اختر ناظر صفر، محمد انور بسمل، محترمه رقیبه مادر کلان مادری آقای داوُد میر و فامیل شان، محترمه صالحه، محمد ابراهیم صفا و محمد اسعیل سودا میباشند.

محمد اختر از معتمدین و نزدیکان سردار نصرالله خان برادر امیر بود که به قول غبار از جمع سر اوسان (گاردشاهی) امیر حبیب الله خان بود که از خدمت طرد شده بود "اما نائب السلطنه محمد اختر را در آغوش گرفت و جز مصاحبین خود قرار داد، بعد ها او را در عوض پدرش امین اطلاعات مقرر کرد و امور سرحدات آزاد افغانستان را در دست او گذاشت" ۲

محمد اختر به این ترتیب اخلاص مند سردار نصر الله خان بود، سردار از جملهء تاریک اندیش ترین فرد درباریان برادرش بود که این اندیشه وی با منافع بریتانیه توافق داشت گرچند خودش طرفدار استقلال کشور بود. با اعلان سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و زندانی شدن کاکایش نائب السلطنه در کابل پروپاگند شدیدی آغاز شد که وی در زندان مورد تعذیب و شکنجه قرار گرفته، ملا عماد الدین مرد نهایت مرموز و هزار چهره محمد اختر را تحریک به قتل شاه نمود، و همچنان غلام حیدر سرحدی، عبدالرحیم از فامیل سعد الدین خان قاضی القضاة، عبدالله غلام بچه نائب السلطنه، محمد امین پسر سردار محمد عمر ضیائی، دلاور پنجشیری ناظر و دوست شخصی محمد اختر و عدهء دیگر را شامل حلقه ساخت، ملا عمادالدین به حلقه اطلاع داد که فردا پادشاه به پغمان میرود و آنها پُل راه را تخریب و منتظر موتر حامل شاه بودند، در جهت دیگر همین شخص نامهء به اعلیحضرت نوشت و به دست امرالدین یکی از مامورین کوتوالی سپرده و از توطئه به رهبری محمد اختر، ساعت و محل آن اطلاع داده بود، بدین نحو ملا عمادالدین دو رول شریر و شیطانی را همزمان بازی مینماید. امرالدین از مجرمین فراری هند است که مرد فساد پیشه و مخبر بود (مانند محمود سامی بغدادی) در عهد امانیه با اینکه حاکم اعلائی پکتیا مقرر شد و با رشوه ستانی و خیانت به دولت امانیه پرداخت این مرد شریر "به غرض مشتعل ساختن مردم پکتیا در مجامع عام قانون را جانشین شرعیت معرفی کرده میگفت حال وقتی شرعیت گذشته و زمان قانون است و همین بود که قیام عمومی به قیادت ملا عبدالله لنگ در سمت جنوبی در ۱۳۰۳ ش ۱۹۲۴ م برپا شد" ۳

امرالالدین بعداً در خدمت، و همکاری با حبیب الله کلکانی شامل شده و سر جماعه آشپزخانهء سید حسین نائب السلطنه در شمالی گردید. در دورهء بعدی افتضاح و بد نامی او تا آنجا عالمگیر شده که بالاخره نادر خان با اینکه دربارش مملو از هندیهای خدمتگذار بریتانیه مانند: الله نواز، شاه جی،

داکتر الله جویا، مولوی محمد حسین، مولوی ظفر حسن، فقیر محمد بیطار، ظفر ایبک و . . . بود، امرالدین را مجبوراً اعدام نمود.

به قول از فامیل استاد بسمل در روز اجرای توطئه محمد اختر دوستانش را ظهر مهمان نموده و بعد از ظهر همه بسوی هدف رفتند، شام همان روز مادر شان آمادگی نان شب را داشت، دستر خوان هموار و همهء فامیل بدور آن حلقه زده و نشسته بودند صرف منتظر پسر ارشد فامیل محمد اختر بودند که محمد انور بسمل داخل شده اطلاع آورد که بر علیه اعلیحضرت توطئه ناکامی صورت گرفته و عاملین گرفتار شده اند، ناظر صفر مرحوم فوراً می پرسد برادرت کجاست؟ جوابی لادرک مییابند، اینجاست که مادر خانه که زن نهایت فرزانه و آگاه از رویدادها است صدا میکند که «دسترخوان را جمع کنید که دستر خوان ناظر صفر جمع شد» لحظاتی بعد پلیس و ژاندارم میرسند و متهم را میخواهند، ناظر صفر جواب میگوید که در خانه نیست اما فکر میکنم در کجا خواهد بود، و با پولیسها بسوی خانه دلاور «دلو» میروند، وقتی دروازه دق الباب شد اخترجان میپرسد کیست؟ دلاور بجواب میگوید آغا صاحب هستند، همین لحظه است که صدای شلیک تفنگچه شنیده شد و نامبرده دست به خود کشی زده بود اما گلوله از پهلوی چشم و پوست سر گذشته بدیوار خورده بود. پس از تحقیقات مطابق شرایط وقت در جلسه دربار که شاه هم حضور داشت دایر و اعلیحضرت از متهم سوالاتی مینماید و جواب شدید الحن میشوند، و میگوید که من اینکار را کرده بودم حتی بجواب شاه که اگر آزاد شوی چه میکنی؟ جواب میشوند که باز هم همین کار را خواهم نمود، شاه حکم اعدام را صادر و در لحظه اجرای حکم چون چشم محمد اختر مجروح بود صدا میکند دلو کجا هستی؟ دلاور جواب میدهد همان گونه که در زندگی و خوشیها در پهلویت و با تو بودم در مرگ هم در پهلویت میباشم، محمد اختر جواب داد که باید چنین میبود. و بدین گونه متهمین مجازات شدند. دارائی ناظر صفر ضبط و انور بسمل خودش مصلحتاً درخواست نمود که زندانی شود، ولی به دیگر اعضای فامیل آسیبی نرسید. اما در دورهء صدارت هاشم خان فرزندان صغیر محمد اختر هم در جمع زندانیان سیاسی این فامیل بوده حبس دوام را گذشتاندند و یا از مکتب و تحصیل محروم شدند. جناب حیدر اختر نویسنده و محقق نستوه کشور ما از نواسه های مرحوم محمد اختر میباشد.

محمد انور بسمل در سال ۱۲۶۳ ش - ۱۸۸۴ م، در گذر مرادخانی شهر کابل متولد و در مکتب حبیبیه دورهء سراجیه و استادان سترگ آنجا درس علوم عصر و مبارزه برای آزادی و حریت کشور را آموخت تا در جنبش اول مشروطه عضویت حاصل نموده و با آنها زندانی هم شد (۱۹۰۹ م)، در زندان از میر سید قاسم خان عربی و منطق آموخت.

در دوره امانیه ابتدا بصفت حاکم جرم بدخشان ایفای وظیفه نمود درین زمان که نادر خان رئیس تنظیمه قطغن (معادل امر زون شمال امروزی) بود اخبار اصلاح را اساس گذاشت و این بیت را با خط جلی در پهلوی عنوان آن نوشت:

وقت آن است که دل و جان همه ایثار کنیم پی اصلاح وطن کوشش بسیار کنیم
گر چند انتشار این اخبار را هم مانند حصول استقلال، اشاعه معارف عصری، تاسیس شورای ملی و غیره از کار نامه های دوره نادریه تحمیل کرده بودند اما حقیقت پنهان خواهد شد ولی محو نی. نمونه از عمق وطندوستی و سلامتی وجدان این شیفته گان وطن و مردم را در خاطرات رحیم شیون ضیائی چنین میخوانیم: "یکی از مسائل مورد مناقشه سرحدی بین افغانستان و روسیه شوروی مساله تعلق داشتن جزیره (درقد) بود.

. . . در سال ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ هنگامی که هیئت افغانی که در رأس آن محمد انور بسمل فرزند ناظر صفر خان قرار داشت برای پیشبرد این مذاکرات به بخارا رفته بود پادشاه بخارا به محمد انور بسمل رشوه یک میلیون تنکه (واحد پولی آنزمان بخارا که معادل هر تنکه سی پول افغانی میشد. ا. لمر) را در قبال پذیرش جزیره درقد پیشنهاد نمود، محمد انور بسمل مثل یک فرزند صادق و وطنپرست این پیشنهاد امیر بخارا را با جدیت رد کرد و اظهار داشت که قرار داد قرار داد است و باید آنرا مراعات نمود.^۴
به قول نواسه استاد بسمل در دوره امانیه گر چند خودش هیچ ارتباطی و آگاهی از توطئه برادرش نداشت "اما برای اینکه در آینده کدام سوال مشمنز کننده یا نظر سوء تبارز نکرده باشد «بسمل» از شاه خواست تا در ادامه جزای برادر و ضبط اموال فامیلی شان او را هم حبس نماید. همانا طور لزومی و مصلحتی، بنابر نزاکت موضوع در سال ۱۳۰۰ شمسی برای بار دوم «بسمل» در قید زندان سیاسی رفت ولی این محبوس گردیدنش نیز چندان زیاد طول نکشید بعد از رهایی از حبس مدت هفت سال به صفت حاکم در حکومت های مختلف سمت شمال مقرر شده و در غرب کشور نیز به حیث حاکم سبزوار هرات ایفای وظیفه نمود"^۵ در زندان دور دوم به تصوف نقشبندیه و چشتیه روی آورد.

در آغاز دوره نادرخان معاون نایب الحکومگی قطغن و بدخشان مقرر شد. در ۱۳۱۰ ش مجله ادبی کابل را انتشار داد. بعد در دارالتحریر شاهی به صفت مدیر تقرر یافت درین وقت وی به چله نشینی در زیارت خواجه قطب الدین بختیار پرداخت، غیابت دوامدار او در دارالتحریر شاهی نادرخان را مشوش ساخته وی را احضار و زندانی نمود، بعداً استاد ابراهیم صفا و اسمعیل سودا و سر انجام طاهر بسمل را زندانی نمودند یکسال بعد شاه به قتل رسید آنها باقی مانده فامیل ناظر صفر یعنی: محمد اسلم بسملزاده، و محمد نعیم بسملزاده متعلم صنف ششم ابتدائیه، همچنان اطفال خورد سال محمد

اختر، محمد اکبر و محمد هاشم همه مهمانان!! "دوران طلایی" خانواده نادر خان بودند. تنها زنان و دختران صغیر بجای سرای موتی و سرای بادام در خانه‌شان تحت نظارت بودند.

در اجتماع صدارت که غرض ابلاغ محکومیت قاتل نادر خان دایر شده بود محمد غوث نائب سالار و یک ملای عضو جمعیت العلما و بعداً عبدالاحد مایار رئیس شورا، عبدالغنی گردیزی قلعه بیگی خواستار اعدام چهار نفر دیگر هم بودند که عبارتند از **محمد انور بسمل، عبدالهادی داوی، محمد سرور جوپا و غلام محمد غبار**. درین جریان باز هم فضل احمد مجددی حضرت شوربازار (وزیر عدلیه حکومت محمد هاشم خان) صدا مینماید که: **"بجرم کشتن پادشاه اگر اعدام نشوند باید بجرم دهریت اعدام شوند**. کفر گفتن میر سید قاسم و دهریت بسمل و داوی و . . . را صرف همین یک منبع کشف نموده و ابراز مینمود و بس.

با ختم دوره صدارت سردار هاشم، بسمل بعد از ۱۴ سال زندان آزاد و در وزارت معارف موظف گردید بعداً به ریاست مرستون کابل، سپس در وزارت مالیه تا پُست معین آن وزارت رسید و در اخیر عضو مجلس اعیان انتصاب گردید. در سوم جدی ۱۳۴۰ ش - مطابق ۲۴ دسمبر ۱۹۶۱ م به عمر ۷۶ سالگی وفات نمود.

استاد سترگ محمد ابراهیم صفا در سال ۱۲۸۶ شمسی متولد شد، "صفا در محیطی فرهنگی - سیاسی زاده شد و پرورده گشت از اینرو ویژگیهای فرهنگی و سیاسی تا پایان عمر سرشت زندگانی او بود. آموزشهای نخستین و آشنایی با زبان عربی را در خرد سالی و نو جوانی پایان برد و در شانزده سالگی برای آموختن فن مخابرات راهی هند شد؛ پس از بازگشت از هند بریتانوی، به کارهای گوناگون اداری در وزارت‌های معارف، اقتصاد و خارجه مشغول گشت اما از جایی که اشتیاق شگرفی به فلسفه و ادبیات داشت به این حوزه افزونتر مهر ورزید و آثار و ترجمه‌هایی پدید آورد.

یادگیری زبان انگلیسی، دریچه نوینی به روی او گشود تا با اندیشه‌های فلسفی باختر زمین، آشنایی به هم رساند و او که زبان عربی را نیز میدانست و با یاری این زبان به قلمرو فلسفه اسلامی راه یافته بود؛ پژوهش‌هایش را در این حوزه ادامه داد و مقالات و نوشتارهای ارجمندی را برجای نهاد که کتاب «تعلیل و استقرا و میتودولوژی» وی گواه راستینی بر چیرگی وی در منطق ارسطویی و روش‌شناسی است.

صفا با آنکه نزدیک به چهارده سال (از ۲۶ سالگی تا ۴۰ سالی) را در زندان گذرانده بود با آن هم‌سی و اند سال دیگر را بیکار نشست؛ خواند؛ پژوهید؛ نوشت؛ ترجمه کرد و شعر سرود. او روزنامه نگار بود. مترجم بود. متفکر بود و آگاه از منطق و فلسفه و در کنار این همه فضایل، شاعر هم بود.^۶ "او از نادر بزرگ مردانیست که در گذر زمان بیش از پیش جنبه‌های مختلف شخصیتش از محاق غفلت و فراموشی بیرون می‌شود و به درخشش آغاز می‌کند.

درباره آن شخصیت وسیع النظر و جلیل القدر هر که از هر موضع و مقامی چیزی بنویسد، قلم در دستش می‌لرزد، چه او از جانبی شاعری مبتکر، نوآور، سنت شکن و بسیار صاحب قریحه بود، از جانب دیگر نظریه پرداز و فیلسوفی ژرف اندیش و آگاه بر جنبه های گوناگون مسایل دورانش بود، از جهت سوم او مبارزی شوریده سر و مشروطه خواه بود در مقابله با استبداد حاکم، انواع مظالم را تحمل کرد و پیشاپیش زمانش حرکت کرد.

اکنون که شماری از هموطنان صاحب‌دل و حقشناس در پی تجلیل و تجلیل از کارنامه هایش می باشند باید از دل و جان به احسنت و آفرین نشست و از این اقدام انسانی و وطنپرستانه و شایسته، قدر دانی نمود.

استاد صفا به تیره و تبار آزادگان تعلق دارد. بزرگان خانواده او از آغاز قرن بیستم، کمر به رزمیدن در برابر دیو جهل و ستمگری بستند و هر یک مصدر خدمتی جلیل شدند.^۷

چون صفا به دور انقلابیون آزاده و نهایت وطنپرست تعلق دارد که در ره مشروطیت "ترک جان و ترک مال و ترک سر" نموده بر امیر غضبناک جواب دادند "ما نمک این ملت را خورده به آن وفا داریم" "محاسبه ملت با شما شنکجهه ایست ابدی" و یا استاد قاسم افغان سفیر بریتانیه را به نواختن آهنگ مکتب ماست استقلال وا داشت بناً صفا هم میسراید که:

لیک گر در خواب باشد باغبان

گل نیابد از کف گلچین امان

پاس باید داشت نه خواب گران

هان عزیزان وقت بیداریست هان

باغ تان گلجوش و در باز این چرا

اینقدر ها خواب تان سنگین چرا

«نواى لاله» یا لالهء آزاد سروده دیگر استاد میباشد که تا نهایت بر مردم ما آشنا است، هر بیت این سروده، هر حرف و کلمه آن پیام حریت و آزاد زیستی و فخر بر استقلال را متبازل میسازد، "لاله نماد عشق، انقلاب و رستاخیز است و این واژه گاهی به معنای قاموسی خویش و گاهی به معنای رمزی در دستاه تخیل او راه دارد. شعر "لالهء آزاد" که معروف ترین سروده اوست و سالها شاگردان مدارس در کتابهای قرائت فارسی مکاتب کشور، خوانده اند و به یاد سپرده اند؛ نمونه درخشانی است از باور وی به آزادی و آزادگی. در این شعر که از صنعت تشخیص بهره گرفته است در واقع به آدم هایی نظر دارد که همانند لالهء آزاد، "رنگ رخساره شان از خون رگ شان رنگین است"؛ «در بند کسی نیستند»؛ «آزاده اند» «منت کسی را نمی پذیرند» «آزاده آمده اند و آزاده میروند»

من لاله آزادم، خود رویم و خود بویم
در دشت مکان دارم هم فطرت آهویم
آبم نم باران است فارغ ز لب جویم
تنگست محیط آنجا در باغ نمی رویم
از خون رگ خویشست گر رنگ برخ دارم
مشاطه نمیخواهد زیبایی رخسارم
بر ساقه خود ثابت فارغ ز مدد گارم
نی در طلب یارم نی در غم اغیارم
از سعی کسی منت بر خود نپذیرم من
قید چمن و گلشن بر خویش نگیرم من
بر فطرت خود نازم، وارسته ضمیرم من
آزاده برون آییم، آزاده بمیرم من

تازه در سایت زیبا و پر غنای خوشه (www.khosha.org) جناب یوسف صفا، پارچه شعری از پدرشانرا یافته اند که در روز بخاک سپاری سید افغان در کابل سروده و در همان محفل قرائت نموده بودند که عنوانش «**بر تربت سید**» میباشد:

چنگ را با چنگ گردان آشنا	هان بنال ای مطرب شیرین نوا
اندرین کهسار باز افکن صد	پر کن از الحان جان پرور فضا
	ا حرف ها زن از فراق و از وصال
	شرح سوزمن بگو زین هر دو حال
از دل سوز آشنا سر کن سخن	اول اندر نغمه حرف عشق زن
از تپش از درد و داغ از سوختن	نغمه ها خوان از وفای ممتحن
	وز نگاه گرم و شوق بیشمار
	راز ها از پرده ها بیرون برار
وز غم دوران و جور روزگار	بعد از آن از وضع بی پروای یار
تا برد از سینه صبر از دل قرار	شکوه ها بر گوی با آواز تار
	باز گو چون عشق در پایان کار
	میکشد عشاق را دود از دمار
گفت باید عشق اگر دارد کمال	لیک ای گوینده شیرین مقال
باز یابد راه تا کوی وصال	کامیابی باشدش بیشک مأل

همچو عشق سید ما با وطن

یار را یابد ولو سر در کفن

مطرب این هنگامه می دانی که چیست

از غمست این شور یسا از خرمیست

ساز غم داری تو با بانگ طرب

سوگ را آهنگ سور است ای عجب

بلبل پردرد و شوقی در چمن

با نوایی کز دل آید در دهن

لیک وضع سرد گلشن زادگان

یک نفس او را نداد آنجا امان

پر گشاد از باغ با خون جگر

بود بر هر شاخساری نغمه گر

عشق گلزار خودش از دل نرفت

این خیال او را ز آب و گل نرفت

گرچه جان در حالت غربت سپرد

داغ شوق آشیان در خان برد

عاقبت جذب محبت کار داد

خاک او را جا در این گلزار داد

مطرب ای مطرب کنون بر ساز ساز

راز عشرت کیف غم بی پرده ساز

گاه با بم ناله گه با زیر کن

وصل بعد از مرگ را تصویر کن

پرده را سازنده بالا تر بگیر

در فغان پهنای دشت و در بگیر

باز گو از رنج و آرام وفا

قصه آغاز و انجام وفا

پیش مشت خاک این درد آشنا

حرف زن چون داد جان با وفا

هم چسان آخر وفا آورد بار

این هیاهو در وطن از بهر کیست

عشرتست این وضع یا ماتم گریست

شور می افگند با طرز سخن

گرمی می خواست اندر انجمن

گشت عمری در چمن ها دربدر

داشت هر جا ناله سازی ها مگر

تیر خونین اجل بر سینه خورد

از بلای هجر افغان گفت و مرد

نغمه کن هم جانفزا هم جانگداز

باز گو از سوز و ساز عشق راز

نغمه تا آخر شود از سر بگیر

داستان عشق افسونگر بگیر

در نوا بر گوی از سوز عزا

دور از آغوشی که بودش مدعا

خاک او را ساخت منظور نگار

باز گو ای سید عالی نشان
این تو این هم صحنه افغاستان
آن گلستانی که در یادش ترا
نالہ سر میبرد تا اوج سما

رهنمای فرقه آزادگان
خاک پاک لاله خیز گلشنان

کھسار خویش آزادان نگر
یک نظر بر چهره یاران نگر

چشم بگشا بیشه شیران نگر
آنچه دل میخواستت انسان نگر
قدر دانان بین که پیش خاک تو
میکنند اکرام روح پاک تو

با روانی همدم رنج و محن
با سرشک گرم و آه شعله زن

یاد کن روزی که رفتی زین وطن
با دل غم آشیان داغ انجمن
در غم یاران غافل سوخته
صدق سودا کرده غم اندوخته

بر کشیدی دست خویش از آستین
سر برآوردی از این مینو زمین

یاد کن آنروزها کز بهر دین
بر زدی دامان به عزم آهنین
هند و مصر از شور تو در ولوله
ترک و ایران را به جانها زلزله

از سفر در هر کجا داری اثر
از جهادت می دهد مارا خبر

ملک ملک از بهر دین کردی سفر
عروه الوثفایت ای صاحب نظر
آنچه بودت قدر در چشم جهان
باز باید خواند از قول "رنان"

خاصه آن قوم شجاع سر بلند
غم نسازد یارب ایشان را گززد

هرکجا قدر ترا دانسته اند
ملت ترکان راد ارجمند
خاک شان یک عمر ماوای تو بود
در قلوب پاک شان جای تو بود

نیچری از منطقت جوید امان
در بیان اعجاز کردی در بیان

از تو استبداد را آتش به جان
تا نژندی کم کنند اسلامیان
فکر حریت چه در قوم وچه فرد
بود درقول تو ای آزاد مرد

سید عالی نسب ای مرد راست
این همان افغانستان خوش فضاست
کهسار خود به سامان بنگری
لاله ها هر سو فراوان بنگری

ضمن قطع راه ای صاحب یقین
بر کنار کوه و بر روی زمین
هر طرف شیری به خون آغشته یی
از پی آزادی خود کشته یی

بر فراز خاک تو پیک صبا
گفته باشد شمه یی زان ماجرا
الله الله گوی در میدان رزم
بهر حفظ دین و ملت کرده عزم

خنده بر لب ذکر حق ورد زمان
جامه رنگین کرده هریک زیب جان
کـــــرده با شمشیر ذکر لاله
روز خود را روشن از دشمن سیاه

سید ای مرد شریف نامدار
آرزویت عاقبت آورد بار
جای گیر اندر صف آزادگان
عشق عزت شوق حریت به جان

خواب کن در پای کهسار وطن
روح خود گردان مددگار وطن
هستی ما را محیط آید به موج
موج مستش اوج گیرد اوج اوج

ای جمال الدین زعیم راست باز
ای به بزم علم صاحب امتیاز
از "صفا" هم عرض تعظیمی پذیر
اندک او در شمار بیش گـــــیر

هیچ می بینی به چشم اینجا کجاست؟
گر بر آری از کفن سر را سزااست

دیـــــده باشی با نگاه پاک بین
اندر آغوش شرف خلوت گزین

داده باشد بر روانت مژده ها
ماجرای عزم مردان خدا

سرمه بر چشمان همچون آهوان
روبروی خصم بی پروا روان

گرچه رفتی از وطن با جان زار
دیدی آخر اهل این بوم و دیار

جاگزین بر طرف کهسار وطن
تا شود با نظم کـــــار تر وطن

ای ضمیرت آشنای کیف راز
در میان مجمع اهل نیاز

پژوهشگر و دوست فرزانه ام صدیق وفا نوشته اند که استاد صفا "مدتی در وزارت خارجه در شعبه آرشیف ایفای وظیفه داشتند که پدرم میرزا عبدالغفار در آنزمان مدیر عمومی آرشیف در آن وزارت بودند، از دوره همکاری در وزارت خارجه آنها با همدیگر دوست و صمیمی بودند، در سالهای اخیر ۱۳۴۰-۱۳۳۹ خورشیدی حدود ۵ سال قبل از امروز که من صنف چارم مکتب ابتداییه بودم و مرحوم ابراهیم صفا بعد از انفصال از ماموریت دولت جهت امرار معیشت خانواده در کوچه سراجی دوکان بقالی داشتند، همراه با پدرم گاه گاهی به آنجا میرفتم، من بیاد دارم که میان پدرم که ایشان نیز فرهنگ دوست و دانشمند بودند و جناب صفا تبادل فرهنگی صورت میگرفت و پارچه های از سروده های شان مورد تحلیل و ارزیابی دوستانه قرار میگرفت و بعضی اشعار ایشان را پدرم خوش نویسی مینمود و روز دیگر با خود میبرد، مرحوم صفا به پدرم استاد خطاب مینمود و آنها با همدیگر محبت و دوستی فراوان داشتند" ^۸

چون امحای کامل وطندوستان و وطن پرستان آزادی خواه کشور ما هدف و پلانی برای رضای خاطر استعمارگران بود و به همین خاطر است که هاشم خان صدراعظم ۴۲۵۰ زندانی سیاسی را در محبس دهمزنگ گرد آورده بود، زندانهای ارگ سرای موتی و بادام و زندانهای ولایات، زندانهای روسای استخبارات شان (بگونه مثال رسولخان رئیس استخبارات دوره صدارت داود خان در منطقه افشار، جوار مرستون و عقب واکسن سازی و چند صد متری فامیلی های قرغه در زمینهای شخصی اش زندان شخصی داشت) از حساب بیرون است. در جمع این قربانیان شیفتهء وطن یکی دیگر محمد اسمعیل سودا خورد ترین برادر بسمل و صفا هم میباشد این جوان ناکام بعد از چندین سال مریضی به عمر ۳۲ سالگی در اثر مریضی تبورکلوز در عقرب ۱۳۱۷ شمسی در دهمزنگ وفات نمود کتابچهء قسمتی از اشعار او بنام «بیاض سودا» ۶۳ سال بعد از وفاتش توسط آقای کلیم الله ناظر (نواسهء استاد بسمل) به نشر رسیده است. نمونه کلام آن جوان هر دم شهید و قربانی دهشت و وحشت چنین میباشد :

فاش شد راز نهانی از شکست رنگ ما
بی قراری ها هویدا گشت از آهنگ ما
همت عالی ما با ملک اسکندر ساخت
خاکساری ببین که خاکستر بود اورنگ ما
شش جهت حسن تو یکسر بی نقاب افتاده است
خیره افتاده است اما دیدهء فرهنگ ما
قدر خود در عشق بازی ها دو تا کردیم ما
نغمهء جز عشق بیرون کی شود از چنگ ما

با همه بی التفاتیهای او "سودا" هنوز
میکند آهنگ کویش این دل بی ننگ ما ۹

مآخذ

- ۱ - کلیم الله ناظر - مجموعه اشعار استاد انور بسمل - طبع شهر Rennes فرانسه
- ۲ - غبار - افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول
- ۳ - سید مسعود پوهنیار - جنبش مشروطیت و قربانیان استبداد - ص ۱۰۲ چاپ پشاور سال ۱۳۷۵
- ۴ - محمد رحیم شیون ضیائی - برگهای از تاریخ معاصر وطن ما - تنظیم محترم ولی نوری بخش هفتم سایت افغان جرمن، قابل یاد آوریست که قبلاً این اثر را جناب غلام سخی غیرت ترجمه و محترم عبدالشکور حکم به ادامه چاپ اول در کابل ۱۹۷۸ م در پشاور بار دوم در ۲۰۰۱ نشر نموده بودند
- ۵ - کلیم الله ناظر
- ۶ - لطیف ناظمی - ابراهیم صفا شاعر درد آشنای تلخکام - سایت انترنتی دویچه وله مورخ ۵ جولای ۲۰۰۷
- ۷ - دکتور اکرم عثمان - استاد صفا بزرگمردی با استعدادها و درخششهای کم نظیر - سایت فردا
- ۸ - احمد صدیق وفا - یادداشتهای شان برای اینجانب
- ۹ - کلیم الله ناظر - بیاض سودا - مجموعه اشعار شادروان سود

شرح عکس: از راست به چپ نفر اول ایستاده مرحوم استاد محمد انور بسمل، نفر دوم شهید محمد اخترخان و نفر نشسته شخص ناظر محمد صفر خان می باشد

۱۵ می ۲۰۱۰، ۹:۴۹:۱۱

www.esalat.org